



چرا متفکران غربی از فهم پدیده انقلاب اسلامی ناتوانند؟

انقلاب از دریچه فکر غربی

با وجود آنکه ۴۶ سال از پیروزی انقلاب اسلامی ایران می‌گذرد، تحلیل و تبیین این پدیده شگرف همچنان یکی از موضوعاتی است که اندکان لطیفی از پژوهشگران داخلی و خارجی را به خود معطوف ساخته است.

پژوهشگران یادشده سعی کرده‌اند با استفاده از نظریه‌های موجود در تبیین انقلاب‌ها، علل، عوامل، ریشه‌ها، فرآیندها و پیامدهای این انقلاب را توضیح دهند اما ظاهراً هیچ یک تاکنون تبیینی جامع و مانع از انقلاب اسلامی ارائه نکرده‌اند. علت عمده این مساله آن است که انقلاب اسلامی ایران به عنوان یک رخداد منحصر به فرد اجتماعی - تاریخی از ویژگی‌های ممتاز و متفاوتی نسبت به سایر انقلاب‌ها برخوردار است که تلاش‌های نظری پیرامون این واقعه را با چالش روبرو می‌کند. از طرف دیگر ضعف نظریه‌های انقلاب نیز که هر یک بر ابعاد خاصی از پدیده انقلاب تاکید دارند، باعث

شده با به کارگیری این تئوری‌ها، عناصری از علل و عوامل انقلاب اسلامی که برخی از آنها جزئی کلیدی و تعیین کننده بوده‌اند از دایره شمول این نظریات کنار بمانند. با این همه به نظر می‌رسد چالش اصلی پیش روی نظریه‌پردازان انقلاب را باید با اندکی زرف‌نگری مورد باز کاوی قرار داد. تئوری‌هایی که تا امروز از دامان گفتمان مدرن سر بر آورده است و قصد تبیین انقلاب اسلامی را دارند، هیچ‌گاه نخواهند توانست بعد الهی و قدسی چنین پدیده‌ای را درک و فهم کنند، چرا که از یک سو منکر تاثیر و نقش آفرینی چنین عواملی در صحنه اجتماع و تاریخ بوده و از سوی دیگر ابزار لازم برای شناخت این گونه عوامل فرامادی را در دست ندارند. علوم سیاسی و اجتماعی رایج که خود را در دایره معنایی مدرنیته محصور ساخته‌اند، تنها رسالت خود را تبیین درون‌دنیای رویدادهای اجتماعی تعریف کرده‌اند و البته بیش از این نیز محصول دیگری را

نمی‌توانند ارائه دهند و این همان نقطه‌ای است که گویای میزان نارسایی چنین تئوری‌هایی است.

انقلاب اسلامی اما با ساختی قدسی و الهی پدیده‌ای منحصر به فرد است که معمار کبیرش آن را تحفه‌ای الهی معرفی کرده و با همه انقلاب‌ها متفاوتش دانسته است. چنین رویدادی با این پشتوانه تئوریک از انگارهای دینی را تنها با ایزاری از همین جنس می‌توان فهم کرد.

به نظر می‌رسد برای فهم انقلاب اسلامی لازم است به سطح عمیق‌تری نسبت به تئوری‌های پیش‌گفته روی آورد و با عبور از آنها و گذار از مبانی هستی‌شناختی این قبیل نظریه‌ها، به نوعی ساختار شکنی و در نتیجه پی‌ریزی بنای تازه‌ای برای فهم این موضوع اقدام کرد.

به نظر می‌رسد بستری که یاری ارائه فهمی عمیق و البته دقیق

از انقلاب اسلامی خواهد بود، فلسفه تاریخی است که از جنس همین انقلاب باشد و زبان زمان آن را درک کند.

آن گونه که صاحب‌نظران این عرصه عنوان کرده‌اند، بستر بروز و ظهور هر نحله و مکتبی در علوم اجتماعی و سیاسی، فلسفه تاریخی است که بر مبانی هستی‌شناختی خاص خود استوار است. از همین رو این رهگذر محمل خوبی است تا بتوانیم برای عبور از نظریات رایج در گفتمان مدرن و جبران کاستی‌ها و نارسایی‌های آنها، به سطحی عمیق‌تر توجه کنیم که همانا فلسفه تاریخی است. غیر از آنچه امروز دنیای غرب را به خود مشغول ساخته است.

انقلاب اسلامی با درونمایه معرفتی شیعی هم در علل موجد و هم در نحوه پیدایش و سنخ‌کنشگران واجد وجهی الهی و فرامادی است که آن را می‌توان در نوع نگاه مغفولتی که در قالب فلسفه تاریخ دینی ارائه می‌شود، فهم کرد. فلسفه این انقلاب همچنین

سیاست نامتوازن آبراهامیان

مرکز نقل مباحث خود قرار می‌دهد. از نظر آبراهامیان، بدون نقش تعیین کننده‌ای که امام خمینی(ره) داشتند، نمی‌توان به این پرسش پاسخ داد که «چرا انقلاب ۱۳۵۶ تا ۱۳۵۷ که مضمون آن عمدتاً اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بود، شکلی تقیدتی که بی‌شک مذهبی بود به خود گرفت؟»

از نظر آبراهامیان، نقش تعیین کننده امام خمینی(ره) را با ۲ عاملی می‌توان توضیح داد: عامل اول «شخصیت ایشان بویژه زندگی ساده و سازش‌ناپذیری با طاغوت» و دومین عامل «هوشمندی و موقع‌شناسی و بویژه توانایی ایشان در گرد آوردن طیف وسیعی از نیروهای سیاسی و اجتماعی در پشت سر خود». از این تحلیل بخوبی بر لایه‌های می‌آید که آبراهامیان انقلاب اسلامی را که به وضوح پدیده‌ای عظیم و مبتنی بر لایه‌های اسلامی و دینی مردم و انقلابی عمیقاً فرهنگی و اجتماعی بود، در حد تحلیلی روانی از شخصیت امام خمینی(ره)، آن هم با ویژگی‌هایی از قبیل ساده‌زیستی یا هوشمندی و موقع‌شناسی، تقلیل می‌دهد. تاثیر ویژگی‌های فوق‌الذکر بزرگ بود ولی همه اشتباه آبراهامیان به این جمله خلاصه می‌شود که «انقلابی که او برای آن نظریه‌پردازی کرده است اساساً تحقق نیافت و آنچه واقعا اتفاق افتاد، او برای آن نظریه‌پردازی نکرده است.»

■ سرگردانی در برخورد با پدیده انقلاب

تئوری سیاست نامتوازن در کنار سبب تبیین‌هایی که آبراهامیان مطرح می‌کند مصداق روشنی از گیج‌شدگی است. او برای تبیین انقلاب ایران پس از تاکید بر تئوری سیاست نامتوازن، به مناسبت وقایع انقلاب اسلامی تبیین‌های دیگری درباره کلیت انقلاب اسلامی مطرح می‌کند که حاکی از سرگردانی نویسنده در برخورد با پدیده انقلاب اسلامی است. اگر تبیین‌ها، طبقات اجتماعی جدید است. تحریک کرد ولی با وجود قرار می‌گرفت با این تبیین‌ها، تبیین‌هایی از علل بلندمدت و کوتاه‌مدت انقلاب شمرده می‌شد، توجیه آن قدری آسان‌تر می‌نمود، ولی غیر از آخرین تبیین که می‌توان آن را علتی تشدید شده در راستای تئوری سیاست ناموزن محسوب کرد، بقیه تئوری‌ها یا یکدیگر متعارض و منافی یکدیگرند.

تعارضی آشکار میان آغاز و فرجام سخن آبراهامیان وجود دارد. آغاز کلام می‌گوید مردم ایران به لحاظ اقتصادی و اجتماعی به جامعه‌ای جدید تبدیل شدند. نیروهای اجتماعی در این جامعه به شاخص‌های قابل توجهی در ابعاد اجتماعی و اقتصادی دست یافتند و همین شاخص‌ها ظرفیت حرص و اشتهاى آنان را در رسیدن به آزادی و دموکراسی که نیاز نیروها و طبقات اجتماعی جدید است. تحریک کرد ولی با وجود این تمام راه‌ها برای دستیابی به آزادی و دموکراسی مسدود شده بود؛ این عدم توازن راه را برای انقلاب هموار کرد. آبراهامیان اما در فرجام سخن موضوع را به گونه دیگری منعکس می‌کند: رکود اقتصادی از یک طرف و فراهم شدن زمینه‌های توسعه سیاسی از طرف دیگر، باعث شد مردم یعنی نیروهای متوسط و طبقه کارگر در مقابل رکود اقتصادی اقدام کنند.

■ نقیض یا استثنایی بودن انقلاب

آنچه آبراهامیان را به ورطه «نقیض» انقلاب اسلامی یا استثنایی بودن انقلاب اسلامی کشانده است، تحلیل شرق‌شناسانه او از انقلاب با بهره‌گیری از ابزارهای تحلیل طبقاتی و مارکسیستی است. تحلیل او از رژیم حاکم به‌منزله یک رژیم استبدادی و تحلیل احزاب مخالف که به دنبال کسب آزادی سیاسی بودند، نگارش دوگانه و قطبی استبدادی - جمهوری او را می‌رساند. آبراهامیان در تمام بحث‌های خود هیچ‌گاه از بررسی‌های طبقاتی و ابزارهای مفهومی طبقات جدید سنتی، کارگر، بورژوا، کشاورز و بیرون نمی‌آید. از این جهت اسلام‌گرایی مردم ایران جز در طبقه بورژوا و روحانیت برای او چشمگیر نیست و به نحو بارزی در بحث‌های او مغفول می‌ماند.

پروفسور پرواند آبراهامیان به سال ۱۳۱۹/۱۹۶۰ در تهران دیده به جهان گشود. تا سال ۱۳۳۰/۱۹۵۰ در همین شهر به تحصیل پرداخت و سپس روانه انگلستان شد. در سال ۱۳۴۲/۱۹۶۳ از دانشگاه آکسفورد درجه کارشناسی ارشد گرفت و سال ۱۹۶۹/۱۳۴۸ از دانشگاه کلمبیا موفق به اخذ درجه دکترا شد.

آبراهامیان در دانشگاه‌های پرینستون و آکسفورد به تدریس تاریخ ایران پرداخت و هم‌اکنون استاد تاریخ عمومی بویژه تاریخ اروپای جدید و جهان سوم در کالج باروک دانشگاه نیویورک است. آبراهامیان علاوه بر کتب تألیفی، مقالات بسیاری درباره تاریخ معاصر ایران نوشته است. عمده‌ترین آثار وی عبارتند از: «ایران بین ۲ انقلاب»، «کودتا»، «مردم در سیاست ایران»، «تاریخ ایران مدرن»، «مقالاتی در جامعه‌شناسی ایران»، «پارانوید در سیاست ایران»، «انارشیسم در انقلاب روسیه»، «یک انارشیست آمریکایی، زندگی والت‌ترین کلیو»، «خمینیسم، مقالاتی درباره جمهوری اسلامی»، «اعترافات شکنجه‌شده‌گان: زندان‌ها و ابراز اندامت‌های علنی در ایران مدرن».

■ نیم‌نگاهی به نظریه

آبراهامیان تبیین تئوریک از وقوع انقلاب اسلامی را از طریق ترکیب ۲ تبیین مغفولتی که از سوی موافقان و مخالفان رژیم پهلوی عنوان شده صورت‌بندی کرده است. از نظر او، موافقان رژیم پهلوی سرعت فوق‌العاده رژیم برای ایجاد نوسازی اقتصادی و اجتماعی برای ملتی سنت‌گرا و عقب‌افتاده را علت وقوع انقلاب می‌دانستند و در مقابل مخالفان این استدلال را نپذیرفته و معتقد بودند انقلاب ناشی از ناتوانی رژیم در نوسازی سریع برای سرپوش‌گذاری بر حکومت استبدادی و وابسته رژیم بوده است.

آبراهامیان هر یک از نظریه‌های مطرح شده از سوی موافقان رژیم پهلوی را در بخشی واقعی و در بخشی دیگر غیرواقعی دانسته، آنگاه به پندار خود با ضمیمه کردن بخش‌های صحیح هر یک از این ۲ نظریه، دیدگاه جدیدی در تحت عنوان سیاست توسعه ناموزن مطرح کرده است.

به این ترتیب آبراهامیان نوسازی اقتصادی سریع در حکومت پهلوی در نظریه اول را با ویژگی استبدادی بودن آن که در نظریه دوم مطرح شده است ترکیب کرده و معتقد شده است: انقلاب ایران بدان سبب روی داد که شاه در سطوح اجتماعی و اقتصادی نوسازی کرد و به این گونه طبقه متوسط جدید و طبقه کارگر صنعتی را گسترش داد اما نتوانست در سطح دیگر یعنی سطح سیاسی دست به نوسازی بزند.

از نظر آبراهامیان، انقلاب ایران حاصل این سیاست نامتوازن یعنی شکاف میان ۲ نظام اجتماعی و اقتصادی توسعه‌یافته از یک طرف و نظام سیاسی توسعه‌یافته از طرف دیگر بود. این شکاف باعث شد پیوندهای میان حکومت و ساختار اجتماعی ایران آسیب جدی ببیند و از فراهم شدن هرگونه زمینه برای ایجاد مجاری ارتباطی بین نظام سیاسی و توده مردم جلوگیری کند. البته ظهور انقلاب با ابعاد اسلامی برای آبراهامیان امری متناقض و استثنایی جلوه می‌کند. از نظر او انقلاب اسلامی، برخلاف مقتضای دگرگونی‌های اجتماعی و اقتصادی، علمای سنتی را به عرصه آورد که از صدر اسلام الهام می‌گرفتند و مصمم بودند با طرح قوانینی سراسر مذهبی و تشکیل محاکم شرعی به جای نظام قضایی دولتی و اتکار تمام انگارهای غربی همچون دموکراسی، حکومتی مذهبی بنا کنند. آبراهامیان ظهور انقلاب اسلامی را در پایه‌های قرن بیستم نه‌تنها برای ایران، بلکه برای جهان امروز یک نقیضه و استثنا می‌داند.

■ شرح و ارزیابی نظریه

مطرح کردن انقلاب اسلامی به عنوان یک نقیض و استثنا در تاریخ معاصر ایران از سوی آبراهامیان می‌تواند یکی از بحث‌برانگیزترین مفاهیم مطرح‌شده در تبیین انقلاب اسلامی از سوی ایشان باشد. سنتی بودن انقلاب اسلامی و ضدیت آن با مدرنیسم غربی به صورت طبیعی ایجاد می‌کند.

تا آبراهامیان برای این پدیده بدیع مفهوم‌سازی ریشه‌یابی و نظریه‌پردازی کند ولی او با چشم بستن به روی روند رو به رشد اسلام‌گرایی در تاریخ معاصر ایران و عدم توجه به هویت دینی انقلاب، پدیده نوسازی و روند سکولاریزه شدن جامعه ایران را که از سوی رژیم پهلوی تعقیب می‌شد، محور تحلیل‌های جامعه‌شناختی خود قرار می‌دهد و بر اساس آن، نظریه سیاست ناموزن را برای انقلابی سکولار، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی پیشنهاد می‌دهد و این امر به معنای نظریه‌پردازی برای انقلابی است که هرگز اتفاق نیفتاد.

■ نقش تعیین کننده امام خمینی

عجیب‌تر آنکه آبراهامیان به جای اینکه پس از برخورد با واقعیت و هویت انقلاب اسلامی که از نظر کار او پدیده‌ای عجیب و غیرمنتظره می‌نمود، نظریه‌های متناسب و تبیینی سزواوار ارائه دهد، برای تبیین انقلاب اسلامی رویکردی روان‌شناسانه مبتنی بر شخصیت رهبر کبیر انقلاب را انتخاب کرده و

فوکو و روح جهان بی‌روح

است در ظاهر امر به نظر بیاید، جنگ سرد بر ۲ بنیان متفاوت استوار نشده بود، بلکه نزاعی بود که میان ۲ سر از یک هیولای واحد درگرفته بود. یکی از سرها بر شاه راست و سر دیگر بر شاه چپ هیولای مادی‌گرایی خامی قرار گرفته بودند که از علم‌باوری مادی‌گرای دولت - پایه نیرو می‌گرفت. این هیولای چند سر و تک پیکر با ظهور باورهای علم‌گرایانه و تسلط آنها بر همه ساخت‌های زندگی بشر ظهور پیدا کرد. فاشیسم و نازیسم نتایج منطقی دنبال کردن دعاوی بنیادین آن بودند و لیبرالیسم و کمونیسم شوروی صورت‌های واسطه‌شده‌تر آن به حساب می‌آمدند. در جهانی که روح از آن رخت برپسته بود، پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷، را ابتدای امر به عنوان بازگشت روح به سیاست در نظر گرفته شده بود؛ شورشی علیه دعاوی موجود از انسان و نهادهای کنترل‌گری که به اعتبار آن ساخته شده بودند.

■ روح در زندان زمانه

ذهن آشفته از ملال ناشی از تسلط هیولای مادی‌گرایی بر ساحت‌های مختلف از زندگی انسان غربی وقتی با شکوه انقلابی مردمی در ایران روبرو شد به استقبال آن رفت؛ باوجود این بعد از به پایان رسیدن دوران حیرت‌توانست به طور کامل با آن همراهی کند. انسان غربی در انقلاب ایران چیزی را دنبال می‌کرد که پیش‌تر در جهان دوست کشته بود، و با صدای بلند، در حالی که فانوسی کمرمق در دست داشت، مرگ آن را فریاد کشیده بود. شاید به همین دلیل بود که نمی‌توانست خروش انقلابی آن را تحمل کند. اتفاقی در ایران افتاده بود که به شکل بنیادینی با همه آنچه جهان غرب را ساخته و اداره می‌کرد متفاوت بود. مردمی بی‌سلاح در مقابل گلوله ارتشی مسلح قرار گرفته بودند که با آنها را سرکوب شده می‌خواست یا مرده؛ و حاضر بود به سادگی برای به‌سامان کردن «جزیره ثبات» جهان غربی در منطقه غرب آسیا هزاران نفر را به مسلخ بفرستد. این تقابل، نیروی ویرانگری را علیه نظام سرکوب و دستگاه کشتار تولید کرده بود که نمی‌شد انتظار داشت به آسانی مهار شود. یعنی بنا نبود به سادگی آن را در اختیار گرفت. در کنار همه اینها، نفرت بنیابت شده در طول سال‌های سرکوب و استبداد در برخی نقاط مربوط به جغرافیای انقلاب در فردای پیروزی علیه عاملان و آمران سرکوب و استبداد فعال شده بود و این چیزی بود که ذهن ترسان غربی نمی‌توانست آن را به‌خوبی فهم کند؛ انسان غربی بر این باور بود که دوره انقلاب‌های بزرگ به پایان رسیده است و شاید فکر نمی‌کرد مردمی از شرق «حقوق داشته باشد» عصیان عمومی علیه زنجیرهایی تاریخی را به نمایش در بیاورد.

این رویکرد دوگانه یکی از قابل‌تأمل‌ترین مواضع‌های ذهن غربی با انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ بود؛ انقلابی که در مرحله اول از نگاه اندیشمندان مانند میشل فوکو می‌شد به استقبال آن رفت اما نمی‌شد نتایج منطقی آن را پذیرفت؛ مواضع‌های که انگار تنها تا جایی می‌توانست با موضوع خشنونت انقلابی همراهی کند که مانند اسباب آتش‌بازی چینی‌ها آسمان تاریک انسان غربی را روشن کند. یعنی از پیش حدی داشته باشد؛ حدی که از جایی بیرون از تاریخ و توسط عاملانی غیر از کسانی که در میدان مبارزه حاضر بودند تعیین می‌شد، حدی که در حصار تنگ نوعی مقاومت محلی با قدرتی محلی تعیین شده بود و انگار وقتی بنا داشت چیزی فراتر از این تنگنای پوچ‌انگارانه ناشی از ناامیدی ذهن نظریه‌پرداز غربی را محقق کند، به چیزی ترسناک تبدیل می‌شد.

